

یک تجربه از اشغال کارخانه و تاثیرات آن روی کارگران

فریده ثابتی

چهارم خرداد هشتاد و هفت

واقعه در سال ۲۰۰۷ در آلمان اتفاق افتاد و به دلیل تقاضای کارگران جهت همبستگی جهانی به صورت یک اکسیون موفق طبقه کارگر در آمد اما در حد یک اکسیون باقی ماند و نتوانست گسترش یابد و به صورت یک آلترناتیو در مقابل عمل سرمایه در بستن مکان های کار و انتقال سرمایه به کشورهای با درجه استثمار نجومی در آید.

کارگران کارخانه دوچرخه سازی " بایک سیستم" به مدت ۱۱۵ روز کارخانه را در اشغال داشتند. طی این زمان آن ها تولید " دوچرخه اعتصاب" را با همبستگی جهانی سامان دادند. آن ها اما موفق به سرپا نگهداشتن کارخانه نشدند زیرا اصولا در غرب پیشرفته دیرزمانی است که چنین اعمالی از خاطره طبقه کارگر نیز محو شده است. در اثر نفوذ عمیق فرمیسم راست و چپ کارگران اصولا یاد نگرفته اند و یا فراموش کرده اند که مسایل خود را خود پیگیری کنند و راه حل مناسب را بیابند. چندین دهه است که وظیفه ی کارگران تنها به کارکردن و کارکردن و پرداخت حق عضویت اتحادیه ای که در آن عضوند خلاصه شده است و بقیه کارها، ببر و بدوزها، بند و بست ها و تصمیم گیری های لازم وظیفه ی روسای اتحادیه ها است.

در آلمان رونق بعد از جنگ جهانی دوم به خاطر بازسازی ویرانی های جنگ و سامان پذیری جدید سرمایه که معجزه اقتصادی! نام گرفت و طی آن مگاکنسرن های جدید با تکنولوژی پیشرفته که بارآوری کار را چندین برابر و در نتیجه زمان کار لازم برای تولید واحد کالا را کاهش داده، تولید انبوه را امکان پذیر و مخارج تولید را بسیار پایین آورده بود که با تصاحب کارپرداخت نشده ی عظیمی در مقایسه با قبل همراه است. این مساله خود را در تعیین قیمت کالا با محاسبه زمان متوسط تولید که از زمان تولید کالا توسط آن ها بسیار بالاتر بود و سود ویژه ی انحصاری را برایشان فراهم می کرد دنبال می شود، به عبارتی دیگر آن ها در کارپرداخت نشده کارگران سراسر جهان نیز شریک می شوند و دست بالا را نیز دارند، سهم ناچیزی از این ارزش اضافی تولیدی توسط کارگران آلمان و کارگران جهان را سرمایه آلمانی به کیسه کارگران در آلمان برمی گرداند و در نتیجه سطح زندگی آن ها نسبت به قبل بالا می رود. این بهبود به جای این که به صورت انگیزه ای برای حرکت به جلو و در حد اقل خود در همین نظام سرمایه داری برای دستیابی به سهم بیشتری از آن، کاهش ساعات کار و امکانات بهتر کار و بازنشستگی بینجامد به رخوت گرانی و طبقه کارگر را خلع سلاح کرد و از نظر مبارزاتی به قهقرا برد. دیگر نه سخنی از شوراهای تصمیم گیرنده کارگری در میان بود و نه سخن از همبستگی کارگری. خود گردانی و خودمدیریتی و کنترل کارگری به گذشته ای دور تعلق یافت - فعالیت های ضد سرمایه داری و لغو کارمزدی در سرزمینی که مارکس آن را فریاد کرده بود اصلا به اندیشه هم راه

نمی یافت - بختک سرمایه داری چنان بر جامعه افتاد که گویی این شیوه تولید بهترین گزینه برای زندگی شده بود.*

با وجود این واقعیت اما کارگران تجربه ای شیرین را پشت سر گذاشتند. تجربه ی همکاری، تجربه ی برابری، تجربه

ی خود مدیریتی، و دیدند که می شود کار هم شادی بخش تر، دینامیک تر و مهم تر از همه بدون استثمار انسان از انسان باشد. در طی این ۱۱۵ روز آن ها پیام های همبستگی بیشماری از سراسر جهان: قاره آمریکا، آسیا، آفریقا و اروپا دریافت کردند که زندگی بخش بود. دوچرخه های اعتصاب تا مصر و آمریکا و آفریقای جنوبی و برزیل فرستاده شدند. این همبستگی زیبا بود؛ به زیبایی لبخندی بعد از دردی طاقت فرسا.

اما چنان که گفته شد آنها اصولا در فکر تداوم کار و ارائه یک آلترناتیو نبودند. فکر می کردند بدون سرمایه داری که بخواد کارخانه را بخرد، راهی برای بقای آن وجود ندارد. آن ها جز تولید سرمایه داری افق دیگری را در پیش رو نداشتند و چون سرمایه گذاری را نیافتند، تنها به یک اقدام سمبولیک دست یازیدند که خود اما اثرات مثبتی نیز داشت. کارگری می گوید: "ما از اقدام خود دستاوردهایی داشته ایم. ما می توانیم به آن افتخار کنیم چون به خودآگاهی ما راه برد. ما نشان داده ایم که بر ما چه می گذرد. فهمیدیم وقتی انسان ۲۰ سال در خط تولید باشد و یک کار معین را انجام دهد خرفت می شود و حتی تشخیص نمی دهد که استعداد واقعی اش چه می باشد و واقعا چه استعدادی در وجودش خوابیده است." درک این از خود بیگانگی و فتیشیسم در جامعه ای که در آن ماه و خورشید و فلک در کارند تا این بیگانه سازی را به امری دائمی و ضروری تبدیل کنند زیباست.

"دوچرخه اعتصاب همبستگی عظیمی ایجاد کرد که به سادگی از خاطر ها بیرون نمی رود و ما هرگز آن را فراموش نخواهیم کرد. الان ما چیزی داریم که بتوانیم راجع به آن برای نوه های مان صحبت کنیم! ما فقط یک شرکت کوچک در نورد هاوزن بودیم. ما شرکت را اشتغال کردیم."

دیگری می گوید: "من چنین کاری را باز هم و باز تکرار خواهم کرد تنها به این خاطر که نشان دهم که نمی شه که اوضاع این طوری پیش برود. ما اما یک طوفان کوچک در کل کشور ایجاد کردیم. شاید در جایی دیگر، در کارخانه های دیگری این کار را تکرار کنند و آن جا به قلب مساله بزنند. شاید بعدا و آن ها موفق شوند که کار را به انجام برسانند. انسان تجربه ای کسب می کند که چگونه می شود در شرایط سخت و اضطرار باهم بود. هیچ کس نمی خواهد این تجربه را از دست بدهد."

من الان این را می دانم که اگر درجای دیگری کارخانه ای باشد که بخواهند آن را ببندند و همکاران کارگر من بخواهند دست به اعتصاب بزنند و یا برای حفظ محل کار و شغل خود مبارزه کنند، جلو می روم و به آن ها برای ادامه کارشان کمک مالی می کنم."

در رابطه با چگونگی حرکت و ادامه کار بحث های زیادی بین کارگران انجام شد. تنها تعداد اندکی از آن ها عضو اتحادیه بودند. از طرف اتحادیه متال نمایندگان همواره حضور داشتند که در دوجهت عمل می کردند از طرفی نقش حمایتی داشتند و از طرف دیگر نقش کنترل کنندگی. اما کارگران به این نتیجه رسیدند که سازمان یافته بودن خوب است اما مساله مهم اتحاد و همبستگی کارگری است.

ایده خودگردانی و تولید دوچرخه اعتصاب را انارکوسندیکالیست ها مطرح کردند و به بحث گذاشته شد و مورد قبول قرار گرفت. کارگران از این که مورد حمایت چپ ها و انارکوسندیکالیست ها قرار بگیرند مشکلی نداشتند و از آن استقبال کردند. برای انجام کار کارگران انجمنی تاسیس کردند که حداقل برای دو سال می باید فعال باشد. همکاران کارگری که قبلا در بخش اداری و یا مرکز تلفن مشغول کار بودند در رابطه با خرید مواد اولیه و بستن قرارهای لازم

وارد عمل شدند. انجمن پول برق و دستمزد های کارگران را می داد. همه کارگران بیک اندازه دریافت می کردند، ۳۶۰ یورو برای ۳۶ ساعت کار در ماه که به عنوان کار جانبی به اداره کار معرفی شده بود.

با وکیل تماس گرفتند و در رابطه با اشغال مشورت کردند. در این جا در غرب مولای درز قانون و قانونیت نمی رود. فرهنگ حاکم بر جامعه فرهنگ پسیفیستی است حتی وقتی که انسان قانون را زیر پا می گذارد ماده ای قانونی را برای آن جستجو می کند تا عمل قانونی باشد و نرم در هم نریزد.

کارکردن بدون رئیس و سرکارگر مورد قبول بود اما برای تولید نیاز به حداقل ۸ تا ۱۰ میلیون یورو سرمایه اولیه بود که کارگران نداشتند. مساله را با همبستگی کارگری پیوند دادند و از مشتری های حمایت کننده خود در سراسر جهان خواستند که پول خرید دو چرخه اعتصاب را پیش پرداخت کنند و به این طریق مساله برای تولید سمبولیک دو چرخه ی اعتصاب حل شد.

کارگران یاد گرفتند که در باره مسایل به طور جمعی به بحث بپردازند و آن را تجزیه و تحلیل کنند. بحث شد که چرا اشغال نمی تواند موفق شود؟ چرا سیاست دولت مخالف دادن کمک مالی به این کارگران برای ادامه کار است؟ چرا نباید خودگردانی انجام شود و چرا خودگردانی نباید موفق شود؟

جوابی که از بحث خود گرفتند این بود: اگر ما موفق شویم، سپس در همه جای کشور اشغال کارخانه ها انجام می گیرد. " و این خلع ید از سرمایه داران خواهد بود و ره به انقلاب خواهد برد. گرچه این تجربه در آلمان نتوانست و نمی بایست قوام و تداوم یابد اما به عنوان نمونه ای از مبارزه ی مستقیم طبقه کارگر در مقابل یورش سرمایه به یاد خواهد ماند. طبقه کارگر تنها در مبارزه با سرمایه چنان که دیدیم به آگاهی دست خواهد یافت. به نقش دولت سرمایه داری پی خواهد برد. معنای همبستگی و ضرورت اتحاد طبقاتی را درک خواهد کرد و آن گاه مبارزه ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی راحت تر خواهد شد. بازنگری به اقدامات مستقیم کارگران در تقابل با سرمایه و عملکردهای آن، در هر حالتی چه موارد موفق مثلا در آرژانتین یا مکزیک و یا هر جای دیگر و چه موارد ناموفق، می تواند در خدمت جنبش کارگری قرار گیرد و به پیشبرد آن کمک کند.

فریده ثابتی

ماه مه ۲۰۰۸

سایت سیمای سوسیالیسم

* - برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به نشریه شماره ۲ علیه کار مزدی؛ جنبش اتحادیه ای در آلمان، فریده ثابتی